

## Explaining the Understanding of Iran's Issues with Emphasis on Political and Cultural Rules

Behrouz Salehi<sup>1</sup>, Seyyed Farshid Jafari Pabandi<sup>2</sup>, Mehdi Khoshkhatti<sup>3</sup>

<sup>1</sup> Ph.D. Student, Department of Political Science, Zanjan Branch, Islamic Azad University, Zanjan, Iran. [behruz\\_salehi55@yahoo.com](mailto:behruz_salehi55@yahoo.com)

<sup>2</sup> Assistant Professor, Department of Political Science and International Relations, Zanjan Branch, Islamic Azad University, Zanjan, Iran (**Corresponding author**). [Fjafariz@gmail.com](mailto:Fjafariz@gmail.com)

<sup>3</sup> Assistant Professor, Department of Political Science and International Relations, Zanjan Branch, Islamic Azad University, Zanjan, Iran. [M.Khoshkhatti55@yahoo.com](mailto:M.Khoshkhatti55@yahoo.com)

### Abstract

The aim of this study is to explain the understanding of Iran's issues with an emphasis on political and cultural rules, discussing Iran's social phenomena from a post-positivist perspective and through the intellectual lens of Peter Winch. In this context, a combination of content analysis and qualitative research methods has been employed. In understanding political and cultural issues and phenomena, the correct choice of epistemology is of great importance. Between the two epistemologies—positivist and post-positivist—the latter, with its emphasis on political and cultural rules as non-material factors, holds greater validity for comprehending Iran's issues. Understanding a society is possible based on its own rules and conventions. If an analyst seeks to understand Iran's political issues solely based on positivist epistemology and the rules and conventions of their own society, they cannot attain a valid understanding of these issues. Analysts, researchers, and statesmen from secular societies, if they disregard these three conventions of Iranian society, cannot engage in proper and rational interaction with the religious government of the Islamic Republic of Iran, and consequently, will not have reasonable relations with it. Understanding Iran's issues through the lens of its conventions or social rules and a focus on its politics and culture is feasible.

**Keywords:** Conventions, Culture, National Identity, Politics, Peter Winch, Human Rights, Sovereignty, Democracy.

---

Received: 2024-06-26 ; Received in revised form: 2024-08-02 ; Accepted: 2024-09-15 ; Published online: 2024-09-29

<https://doi.org/10.22034/sm.2024.2027180.2203>

© the authors

<http://sm.psas.ir>

Article type: Research Article

Publisher: Political Studies Association of the Seminary



## تبیین فهم مسائل ایران با تأکید بر قواعد سیاست و فرهنگ

بهروز صالحی<sup>۱</sup>، سید فرشید جعفری پابندی<sup>۲</sup>، مهدی خوش‌خطی<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری، گروه علوم سیاسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران. behruz\_salehi55@yahoo.com

<sup>۲</sup> استادیار، گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران (نویسنده مسئول). Fjafariz@gmail.com

<sup>۳</sup> استادیار، گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران. M.Khoshkhatti55@yahoo.com

### چکیده

هدف پژوهش حاضر تبیین فهم مسائل ایران با تأکید بر قواعد سیاست و فرهنگ است، تا از منظر فرا اثباتی و از چشم‌انداز فکری پیتر وینچ مسائل و پدیده‌های اجتماعی ایران مورد بحث قرار گیرد. در این راستا، از ترکیب روش تحلیل محتوا و پژوهش‌های کیفی استفاده شده است. در فهم مسائل و پدیده‌های سیاسی و فرهنگی، انتخاب درست معرفت‌شناسی اهمیت فراوانی دارد. از میان دو معرفت‌شناسی اثباتی و فرااثباتی، معرفت‌شناسی فرااثباتی، با تأکید بر قواعد سیاست و فرهنگ، به‌عنوان عوامل غیرمادی، اعتبار بیشتری برای فهم مسائل ایران دارد. فهم یک جامعه، براساس قواعد و اعتبارات آن جامعه، امکان‌پذیر است؛ چنانچه یک تحلیلگر صرفاً مبتنی بر معرفت‌شناسی اثباتی و قواعد و اعتبارات جامعه خود، درصدد شناخت مسائل سیاسی جامعه ایران باشد؛ نمی‌تواند فهم معتبری از آن مسائل به‌دست آورد. تحلیل‌گران، پژوهشگران و دولت‌مردان جهان سکولار، چنانچه به این سه اعتبار جامعه ایران بی‌توجه باشند، نمی‌توانند تعاملی درست و عقلانی با دولت دین‌مدار جمهوری اسلامی ایران داشته باشند و در نتیجه، روابط معقولی با جمهوری اسلامی ایران نخواهند داشت. فهم مسائل ایران از دریچه فهم اعتبارات یا قواعد اجتماعی و استمرار بر سیاست و فرهنگ آن مقدور است.

**واژه‌های کلیدی:** اعتبارات، فرهنگ، هویت ملی، سیاست، پیتر وینچ، حقوق بشر، حاکمیت، دموکراسی.

**استاد به این مقاله:** صالحی، بهروز؛ جعفری پابندی، سید فرشید؛ خوش‌خطی، مهدی (۱۴۰۳). تبیین فهم مسائل ایران با تأکید بر قواعد سیاست و

فرهنگ. *سیاست متعالیه*، ۱۲(۳): ص ۱۳۱-۱۴۸. <https://doi.org/10.22034/sm.2024.2027180.2203>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۴/۰۶؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۳/۰۵/۱۲؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۶/۲۵؛ تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۰۷/۰۸

© the authors

<http://sm.psas.ir>

نوع مقاله: پژوهشی

ناشر: انجمن مطالعات سیاسی حوزه



## ۱. مقدمه

در شناخت پدیده‌های اجتماعی برای دستیابی به واقعیت‌ها، وجود معیارهای اساسی، ضرورت والایی دارند. امروزه، جامعه ایرانی با تحولاتی چون توجه به استقلال سیاسی، رشد سریع جمعیت، دگرگونی در ساختار سیاسی - اجتماعی، افزایش آگاهی‌های اجتماعی و سیاسی، پیشرفت در عرصه‌های مختلف علمی و توسعه غیرمتعارف در عرصه جهانی مواجه است؛ به‌گونه‌ای که «کارآمدی» و حکمرانی دولت (حکومت) را مشکل کرده است. برای رسیدن به توانایی فهم علل سیاسی و فرهنگی تحولات موجود و برون‌رفت از تنگناها، باید به شناخت مسائل سیاسی دولت در جامعه ایرانی دست یابیم. پُر واضح است که ماهیت علوم انسانی و علوم اجتماعی، با ماهیت علوم طبیعی و تجربی متفاوت است و به همین دلیل، اهداف علوم طبیعی - تجربی را، نمی‌توان به‌سادگی در تحقیق‌های علوم انسانی - اجتماعی پیاده‌سازی کرد. همچنین، روش‌های علوم طبیعی - تجربی، معمولاً قابل به‌کارگیری در علوم انسانی نیستند. پژوهش حاضر در جستجوی یافتن پاسخی برای این پرسش است که: «چگونه معرفت‌شناسی فرا اثباتی می‌تواند به شناخت معتبری نسبت به فهم مسائل سیاسی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران بیانجامد؟». در پاسخ احتمالی به سؤال فوق، این فرضیه مطرح می‌شود که: «معرفت‌شناسی فرا اثباتی با تأکید بر قواعد سیاست و فرهنگ و با شناسایی اعتباریات حاکم بر آن، فهم مسائل ایران را امکان‌پذیر خواهد کرد». با عنایت به موضوع پژوهش حاضر، در فهم عمیق مسائل ایران و تلاش برای حل پایدار آن، از روش اثباتی در چارچوب رابطه علت و معلولی میان متغیرهای پژوهش، نمی‌توان استفاده کرد. لذا، روش پژوهش، فرااثباتی و مشخصاً روش تفسیری است و از روش استدلالی برای تقویت فرضیه، و نه اثبات و تصدیق تجربی، استفاده می‌شود. این پژوهش از مبانی و معیارهای دوران باستان، پس از اسلام، دوره پهلوی و انقلاب اسلامی که در اجماع‌سازی و شکل‌گیری ملت ایران نقش داشته‌اند، در تبیین و فهم مسائل سیاسی و فرهنگی ایران استفاده کرده است.

## ۲. پیشینه تحقیق

همایون کاتوزیان (۱۳۸۰) در «دولت و جامعه ایران: انقراض قاجار و استقرار پهلوی»، با مفهوم مرکزی (استبداد ایرانی) به نقش قدرت سیاسی، مشروعیت حکومت در تعامل با مردم در تاریخ ایران اشاره می‌کند. در واقع، او ریشه همه مسائل ایران را در حوزه سیاست و قدرت سیاسی می‌بیند. در نظام استبدادی، قانون و مقررات حاکم بر سرنوشت مردم، ناشی از دولت مقتدر و مستقلی است که در هر لحظه‌ای، بدون کوچک‌ترین تشریفات، امکان تغییر دارد و استتباط قانون، در چنین نظامی وجود ندارد. کاتوزیان در این

کتاب، به احصاء مسائل ایران پرداخته است؛ اما دربارهٔ این که از خلال کدام معرفت‌شناسی می‌توان به فهم این مسائل پرداخت، سکوت کرده است.

شایگان (۱۳۹۸) در «پنج اقلیم حضور» با بررسی معنوی و فلسفی اشعار فردوسی، خیام، مولوی، سعدی و حافظ در تلاش برای شناسایی شاعرانگی ایرانیان بود. به نظر او، هر ایرانی با شعر می‌اندیشد و در هیچ فرهنگی، تفکر و شعر چنین هم‌زیستی اعجاب‌آمیزی نداشته‌اند. دربارهٔ این که از قِبل این شاعرانگی، چگونه می‌توان به فهم مسائل ایران و حل آن رسید، کتاب، راه‌حلی ارائه نکرده است.

طباطبائی (۱۳۷۷) در «زوال اندیشه سیاسی در ایران» به ابعاد مختلف اندیشهٔ سیاسی می‌پردازد که با فراز و نشیب‌های بسیار، سرانجام به زوال رسیده است. به زعم وی، گذار از وضعیت انحطاط جز از مجرای اندیشه دربارهٔ آن، امکان‌پذیر نیست. طباطبائی، مسئلهٔ بنیادی فقدان اندیشه سیاسی در ایران را، ریشهٔ مسائل لاینحل قلمداد می‌کند؛ اما او نیز در باب چگونگی فهم مسائل سکوت کرده است.

این پژوهش، درصدد است با استفاده از روش تفسیری و فرائضی، به فهم مسائل ایران و برون‌رفت از معضلات آن نائل آید. از آن جا که اعتباریات تمدن غربی و اعتباریات جمهوری اسلامی متفاوت است؛ دولت‌های دیگر به‌ویژه قدرت‌های بزرگ، با قواعد گفتمان سکولاریستی و نظم مدرن وستفالی، سعی در ادراک جمهوری اسلامی ایران و مسائل آن دارند، که به عجز آنان در فهم آن مسائل می‌انجامد. از همین رو، در قبال جمهوری اسلامی ایران، سیاست خارجی معقولی را در پیش نمی‌گیرند. فهم ایران و مسائل آن، نه براساس توسعهٔ نظم وستفالی؛ بلکه براساس قواعد نظم فراوستفالی باید انجام پذیرد. در آن صورت، نیازی به سیاست‌های مبتنی بر فشار حداکثری نخواهد بود. اگر قدرت‌های بزرگ، براساس اعتباریات حاکم بر يك دولت دین‌مدار اسلامی- شیعی، مسائل ایران را فهم نمایند؛ دیگر نه‌تنها جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان يك دولت صلح‌مدار مبتنی بر آموزه‌های اسلامی پذیرفته خواهد شد، بلکه به‌عنوان الگوی دولتی صلح‌مدار، در عرصهٔ بین‌المللی شناخته خواهد شد. در نتیجه، سیاست‌های رادیکال بر جمهوری اسلامی ایران نیز تغییر خواهد کرد. در واقع، پژوهش حاضر درصدد تحلیل اعتباریات جمهوری اسلامی ایران براساس قواعد سیاست و فرهنگ است؛ تا از قِبل آن، فهمی صحیح از مسائل ایران در اختیار جامعهٔ علمی و دولت‌مردان قرار گیرد.

### ۳. چارچوب مفهومی فهم مسائل ایران

#### ۳-۱. سنت اثبات‌گرایی و رسوخ آن به علوم انسانی

پژوهش‌های علوم انسانی در سطح جهانی، تحت سیطرهٔ سنت اثباتی هستند. پیش‌فرض یکسان‌گرفتن

علوم انسانی و علوم طبیعی - تجربی، با تحت الشعاع قرار دادن تحقیقات انسانی و اجتماعی و با تحمیل آن بر پژوهش‌های علوم انسانی و اجتماعی، شناخت صادق پدیده‌های علوم انسانی را دشوار کرده است. اولین نتیجه این پیش‌فرض، تسری هدف پژوهش‌های علوم طبیعی - تجربی به علوم انسانی و اجتماعی است. هدف دانشمندان علوم طبیعی، مهار پدیده‌ها است؛ یعنی با سلطه بر پدیده‌ها، بتوانند آثار و عواقب ناگوار آن را پیش‌بینی نمایند. انتظار چنین هدفی در علوم انسانی، ابهاماتی را در روابط جامعه انسانی در سطح داخلی و روابط میان دولت‌ها در پهنه بین‌المللی، ایجاد خواهد کرد؛ زیرا موضوع علوم انسانی، انسان جان‌دار صاحب عقل و اراده انجام کار، است. پیامد دیگر این پیش‌فرض، جدایی ارزش‌ها از واقعیت‌ها است. اینکه، محقق باید باورها و ذهنیت‌های خود را در مواجهه با پدیده‌ها کنار بگذارد و کاملاً بی‌طرفانه و بدون سوگیری، موضوع پژوهش را مورد کاوش قرار دهد. اما جهان انسانی و اجتماعی، نمی‌تواند عینیت را در پژوهش‌ها برای فهم و شناخت مسائل رعایت نماید. محقق چه بخواند و چه نخواهد، ارزش‌ها، باورها و ذهنیت خویش را در موضوع پژوهش دخالت می‌دهد. بنابراین، در علوم انسانی، عالم و معلوم و یا به عبارت بهتر، پژوهشگر و موضوع پژوهش به وحدت می‌رسند و جدایی، معنایی ندارد. مکانیسم علت و معلولی در پژوهش‌های علوم انسانی و در چارچوب سنت اثباتی، در فهم مسائل علوم انسانی کارساز نخواهد بود؛ لذا، لازم است روش شناخت دیگری، مانند شناخت تفسیری در پیش گرفته شود، که در قلمرو ذهن قرار دارد (جعفری پابندی، ۱۳۸۳: ص ۱۸). به نظر می‌رسد علوم انسانی - اجتماعی، تا وقتی تحت سیطره سنت اثباتی باشد بی‌توجه به فهم مسائل، در خدمت قدرت خواهد بود. بنابراین، علوم انسانی - اجتماعی از چشم‌انداز معرفت‌شناسی و روش‌شناسی اثباتی، در صدد حل مسائل قلمرو قدرت است. شاید تنها راه گریز از این وضعیت، کنار گذاشتن سنت اثباتی و روی آوردن به سنت فرااثباتی است؛ تا از خلال آن، علوم انسانی - اجتماعی در جهت فهم حقیقی پدیده‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، گام‌های اساسی بردارد؛ نه این‌که دانش انسانی - اجتماعی، روش‌های اعمال قدرت و کنترل بر مردم را پیش روی قدرت حاکم بگذارد.

### ۲-۳. سنت فرااثباتی در علوم انسانی و اجتماعی و فهم صادق مسائل

فرااثباتی‌ها در روابط بین‌الملل، به دنبال فهم واقعیت‌ها هستند. آنها با جداانگاری ماهیت علوم انسانی - اجتماعی از علوم طبیعی - تجربی، برخلاف اثباتی‌ها، هدف مطالعات علوم انسانی را فهم پدیده‌های این قلمرو می‌دانند. آنها هرگز به دنبال مهار و سلطه بر پدیده‌ها نیستند؛ بلکه صرفاً در مقام فهم پدیده‌های انسانی و رهایی آنها از هرگونه تهدید، خشونت، استثمار و استعمار هستند. نقد بنیادی جریان مقابل سنت اثباتی، بیشتر

معطوف به این مسئله است که علوم انسانی - اجتماعی، ماهیتاً قادر نیست از الگوها و روش‌های علوم طبیعی - تجربی تبعیت کند. آنها علم را تنها، امر عقلانی جهان‌شمول دانش تلقی نمی‌کنند و بیش از تمرکز بر عینیت و تجربه، بر روی ذهنیت و معنا متمرکز هستند. از دید این متفکران، تئوری در علوم انسانی - اجتماعی معنا ندارد؛ بلکه این اندیشه‌ها هستند که واقعیت‌ها را تفسیر می‌کنند. بنابراین، هیچ جایگاهی برای تبیین‌های علمی در علوم انسانی - اجتماعی قائل نیستند. پیتر وینچ، فیلسوف انگلیسی منتقد اثبات‌گرایی معتقد است که، هر پژوهشی در جامعه باید دارای خصلت فلسفی و هر فلسفهٔ ارزنده‌ای باید با ماهیت جامعه سروکار داشته باشد. از نظر وینچ، علوم انسانی - اجتماعی از بُعد مفهومی و منطقی با علوم طبیعی - تجربی، متفاوت است. این تفاوت، در دو بُعد هستی‌شناختی و روش‌شناختی قابل مشاهده است؛ زیرا جامعه و طبیعت، ذاتاً متفاوت هستند. در علوم انسانی - اجتماعی روش بررسی افراد، براساس پیش‌فرض‌ها و مسلمات ذهنی از پیش موجود و مبتنی بر پیش‌زمینه‌های فلسفهٔ اندیشه‌ورزی است. رابطهٔ پژوهشگر و موضوع پژوهش در علوم انسانی - اجتماعی، باید با عنایت به هنجارها و معیارهای مرسوم جامعهٔ مدنظر و نه پیش‌فرض‌های مشاهده‌گر باشد (هرسیچ و اوغلی، ۱۳۹۲: ص ۱۰۸). از منظر وینچ، فهم جامعه نمی‌تواند چونان علوم طبیعی، مشاهده‌ای و تجربی باشد. در مطالعهٔ یک جامعه، با جهانی مواجه هستیم که قبلاً تفسیر شده و تلاش‌های فعالانه، آن را تداوم بخشیده است. شرط ورود به این جهان و شرح مشخصات آن، این است که ماهیت معنادار فعالیت‌های اجتماعی را بفهمیم. آنچه که از اهمیت فراوان برخوردار است، انتخاب درست معرفت‌شناسی است؛ همانگونه که در این پژوهش اشاره شد، از میان دو نوع معرفت‌شناسی اثباتی و فرا اثباتی، به نظر می‌رسد معرفت‌شناسی فرا اثباتی از اعتبار بیشتری برای فهم معتبر و درست مسائل سیاسی جامعه ایران برخوردار است؛ زیرا پدیده‌های انسانی و اجتماعی، معنادار هستند (هرسیچ و اوغلی، ۱۳۹۲: ص ۱۰۹). منظور وینچ از فلسفه، شناخت‌هایی است که از راه تجربه به دست نمی‌آید و علم، خودش نمی‌تواند به آن شناخت دست یابد ولی نیازمند آن است. از دیدگاه وی، جامعه‌شناس نباید بگوید که اعمال مردم غیرمنطقی است و مورد پذیرش من نیست. بلکه باید همهٔ کارهای مردم در یک جامعه، برای جامعه‌شناس منطقی تلقی شود؛ زیرا از نظر فاعل، منطقی است و همین باید ملاک قرار گیرد.

به عبارت دیگر، اعمال فاعلان را باید با اعتباریات خودشان معنی کرد. اعتباریات، یعنی مجموع «شمرده شدن‌ها یا محسوب شدن‌ها»؛ یعنی آنچه را که جمعی قاعده محسوب می‌کنند، مانند پول که در واقع، تکه کاغذی است که با ارزش‌گذاری بر آن، قاعده‌مند شده است. منشأ بسیاری از بحران‌ها در جوامع مختلف، ریشه در توهم فهم مسائل دارد. معمولاً فهم کاذب از پدیده‌ها و مسائل، نه تنها گریهی از مشکلات نمی‌گشاید؛

بلکه خود، سبب ایجاد مسائل جدید می‌شود. پژوهشگران باید با بهره‌گیری از مؤثرترین اندیشه‌ها، روش‌های فهم مسائل را در اختیار دولت‌مردان و سیاست‌مداران قرار دهند. بسیاری از مشکلات جامعه در سپهر سیاست و فرهنگ، ریشه در همین فهم‌های کاذب دارد؛ این‌که از خلال کدامین روش و اندیشه می‌توان فهم صادقی از مسائل داشت، ضرورت پرداختن به این مقاله پژوهشی بوده است.

#### ۴. قواعد و اعتباریات سیاسی در جامعه ایران

##### ۴-۱. حکمرانی دین‌مدارانه اسلامی - شیعی

اصل دوم فصل اول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، بنیان حکمرانی را با وضوح برشمرده است: «جمهوری اسلامی، نظامی است بر پایه ایمان به خدای یکتا و اختصاص حاکمیت و تشریح به او و لزوم تسلیم در برابر امر او؛ وحی الهی و تأثیر بنیادین آن بر قوانین؛ معاد و نقش سازنده آن در سیر تکاملی انسان به سوی خدا؛ عدل خدا در خلقت و تشریح؛ امامت و رهبری مستمر و نقش اساسی آن در تداوم انقلاب اسلامی؛ کرامت و ارزش والای انسان و آزادی توأم با مسئولیت او در برابر خدا که از راه اجتهاد مستمر فقهای جامع‌الشرایط، براساس کتاب و سنت معصومین (ع) و استفاده از علوم و فنون و تجارب پیشرفته بشری و تلاش در پیشبرد آنها و نیز نفی هرگونه ستمگری و ستم‌کشی و سلطه‌گری و سلطه‌پذیری، قسط و عدل و استقلال سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و همبستگی ملی را تأمین می‌کند» (قانون اساسی ج.ا.ایران). امام خمینی، حکمرانی دین‌مدارانه اسلامی - شیعی را این‌گونه تفسیر می‌کردند: «این جمهوری به یک قانون اساسی متکی است، زیرا قانون اسلام، این‌که ما جمهوری اسلامی می‌گوییم، بر این اساس است که هم شرایط منتخب و هم احکامی که در ایران جاری می‌شود، اینها بر اسلام متکی است؛ لکن انتخاب با ملت است. اما اسلامی، برای اینکه قانون اساسی اش عبارت است از قانون اسلام. اسلام در همه ابعاد قانون دارد و به همین جهت، احتیاج به قوانین دیگری نداریم و قانون اساسی فعلی را تصفیه می‌کنیم، یعنی نظر می‌کنیم. هر مقدارش موافق با قانون اسلام است، آن را حفظ می‌کنیم و هر مقدارش که مخالف با قانون اسلام است آن را حذف خواهیم کرد» (میرزاده کوهشاهی و فارسی، ۱۳۸۹: ص ۱۳۵-۱۳۶).

طبق این اصل، کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها، باید براساس موازین اسلامی باشد و تشخیص این امر، بر عهده شورای نگهبان است. یکی از کارکردهای مهم شورای نگهبان، به‌عنوان ابزار اسلامیت نظام، تشخیص انطباق قوانین و مقررات مختلف با موازین اسلام است. به نظر می‌رسد، مبانی دینی مندرج در قانون اساسی ایران، جایگاه ویژه‌ای نسبت به سایر

اصول آن دارد. به عنوان نمونه، تأکید اصل چهارم قانون اساسی بر حاکمیت موازین اسلامی بر همه اصول قانون اساسی، جایگاه و مرتبه اصول دینی را نسبت به سایر اصول متمایز می‌کند؛ بنابراین جمهوری اسلامی، نوعی حکومت اسلامی است (دبیرنیا، ۱۳۹۷: ص ۸۴-۸۵). اسلامیت در حکمرانی اسلامی - شیعی بعد از انقلاب اسلامی، یکی از عناصر اصلی سازنده سیاست در این قلمرو است. به گونه‌ای که وقتی از فرهنگ اسلامی - ایرانی سخن به میان می‌آید، منظور این است که سایر عناصر را نیز در خود دارد؛ زیرا ملاک خودی بودن در این فرهنگ، انطباق‌پذیری آن با ارزش‌های توحیدی یا دست کم عدم مباینت با آن است (مفتخری، ۱۳۹۲: ص ۹۶).

#### ۴-۲. قلمرو دین در نظام دین‌مدار اسلامی - شیعی

در جمهوری اسلامی ایران، دین، قلمرویی حداکثری دارد. در نگاه حداقلی، اصولاً دین به مسائل دنیوی و زندگی اجتماعی انسان‌ها ارتباطی ندارد و اداره جامعه و برنامه‌ریزی توسعه و تکامل اجتماعی به خرد انسانی و عقلانیت ابزاری واگذار شده است. از این چشم‌انداز حداقلی، دین رابطه معنوی آدمیان با خداوند است که از قبل آن، سعادت اخروی او را نیز تأمین می‌کند و حکم، قانون، آداب و مناسک موجود، به پوسته دین مربوط می‌شود؛ اما گوهر و ذات دین، خداشناسی و سعادت اخروی انسان‌ها است. بنابراین مطابق دیدگاه حداقلی، قلمرو دین در امور اجتماعی، سیاسی و اخلاقی، بسیار کوچک و حداقلی است. این نگرش، با محدود و محصورکردن خود به امور اخروی، در امور دنیایی مهم به حداقل لازم بسنده کرده است. دیدگاه حداکثری در نقطه مقابل آن، با جامع‌نگری، امور دنیایی و آخرتی را شامل می‌شود. به عبارت دیگر، رسالت و جهت‌گیری دعوت انبیاء، تنها به سمت تأمین سعادت اخروی انسان‌ها نیست؛ بلکه نیازمندی‌های بشر در عرصه اجتماع، سیاست، تعلیم و تربیت را نیز در بر می‌گیرد. متفکرانی چون مرتضی مطهری، با دفاع از دیدگاه دین حداکثری و جامع‌نگر، از هم‌گرایی و هم‌سویی دین و دنیا سخن گفته‌اند (عباسی، ۱۳۸۳: ص ۱۳۳). از دید نظام دین‌مدار جمهوری اسلامی، تردیدی در حداکثری بودن دین وجود ندارد؛ هرچند مشکل اساسی در این میان، وجود تلقی‌های متفاوت از حداکثری بودن دین و محدوده آن است. البته این اختلاف نظر، درباره دین و محدوده آن، مختص این دیدگاه از دین نیست؛ بلکه مدافعان حداقلی بودن دین نیز برداشت یکسانی از این موضوع ندارند. اما یکی از اعتباریات جمهوری اسلامی ایران، برداشت حداکثری مطلق نسبت به دین است. از منظر نظام دین‌مدار اسلامی - شیعی، دین اسلام از ادیانی است که هیچ موضوعی از آن، بدون موضع‌گیری مشخص و نکته‌پردازی خاص نیست (حیبی و همکاران، ۱۳۹۴: ص ۸).

اندیشه حکومت اسلامی امام خمینی، این مدعا را به اثبات می‌رساند. از نظر ایشان، مجموعه قانون برای اصلاح جامعه کفایت نمی‌کند و برای این که قانون، مایه اصلاح و سعادت بشر شود، به قوه اجرایی و مجری نیازمند است. به این دلیل، خداوند در کنار فرستادن مجموعه قوانین (احکام شرع)، حکومت و دستگاه اجرایی را نیز مقرر کرده است. از این رو، رسول اکرم (ص) در رأس تشکیلات اجرایی و اداری جامعه مسلمانان قرار داشت و علاوه بر ابلاغ وحی، بیان و تفسیر عقاید و احکام و نظامات اسلام، به اجرای این احکام و نظام بخشی به آن نیز همت گماشته بود؛ تا دولت اسلامی را ایجاد کرده و استمرار بخشد. بنا به باور ایشان، اصولاً قانون و نظام اجتماعی، مجری لازم دارد؛ چرا که در همه کشورهای دنیا همیشه این گونه بوده است که قانون گذاری به تنهایی فایده ندارد (دارا و کریمی، ۱۴۰۱: ص ۵-۳۱). قانون گذاری صرف، سعادت بشر را تأمین نمی‌کند. این قوه مجریه است که قوانین و احکام دادگاه‌ها را اجرا می‌کند و ثمره قوانین و احکام عادلانه دادگاه‌ها، عاید مردم می‌شود. بنابراین، از نظر ایشان اهمیت وجود دولت اسلامی، آن است که قوانینی که از طرف خداوند متعال و به واسطه پیامبر (ص) به ما رسیده است، باید در یک نظام سیاسی و با تشکیل دولتی اسلامی، در جامعه پیاده سازی شوند تا زمینه های سعادت بشری، هم در دنیا و هم در آخرت (دین حداکثری) فراهم شود. بنابراین، هدف از تشکیل دولت اسلامی، تنها سعادت اخروی بشر نیست؛ بلکه دولت اسلامی مقدمه ای برای ایجاد جامعه ای عادلانه است که زمینه سعادت دنیوی بشر را فراهم می‌کند.

از دید امام خمینی، حکومت اسلامی هیچ یک از انواع حکومت های موجود نیست. مثلاً حکومت استبدادی نیست که رئیس دولت، مستبد و خودرأی باشد و با به بازی گرفتن جان و مال مردم، در آن به دلخواه دخل و تصرف کند؛ و به اراده خویش هر که را بخواهد از هستی ساقط کند و یا به او انعام دهد. حکومت اسلامی، نه استبدادی و نه مطلقه؛ بلکه مشروطه است (دارا و کریمی، ۱۴۰۱: ص ۵-۳۱). مشروطه، از این حیث که حکومت کنندگان در اجرا و اداره، مقید به مجموعه مشروطی هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم (ص) آمده است. از این جهت، حکومت اسلامی حکومت قانون الهی بر مردم است. بنا به برداشت امام خمینی دولت اسلامی و تشکیل نظام اسلامی، فقه بنیان است و دولت اسلامی وظیفه دارد مبانی فقهی را در قالب یک ساختار سیاسی، وارد عرصه حکمرانی کند؛ تا بتواند به پرسش های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه پاسخ دهد. نظام سیاسی در اسلام علاوه بر رأی و خواست مردم، بر پایه تقوا و عدالت نیز استوار است. اگر فرد انتخابی برای حکومت تقوا و عدالت نداشته باشد؛ حتی اگر همه مردم هم بر او اتفاق کنند، از نظر اسلام این حکومت، حکومت نامشروعی است. مقام معظم رهبری نیز، دولت اسلامی را دولتی الهی - مردمی می‌داند؛ چرا که از دید ایشان، انقلاب ایران، هم اسلامی و هم مردمی بود و حکومتی که

به واسطه آن به وجود آمد نیز، جمهوری اسلامی، مردمی و اسلامی شد. به طور کلی، دولت اسلامی در دو کلمه خدا و مردم خلاصه می شود (دارا و کریمی، ۱۴۰۱: ص ۱۲-۱۵). چنانچه گفتمان غالب در یک نظام سیاسی براساس مبانی دینی شکل بگیرد، این گفتمان کلیدی، قواعد و اعتباریات جامعه را تحت تأثیر خویش قرار می دهد. قواعد و اعتباریات سیاسی جمهوری اسلامی ایران نیز، تحت تأثیر همین گفتمان دین مدارانه شیعی قرار دارد و فهم مسائل این دولت، بدون توجه به این قواعد و اعتباریات اساسی آمیخته به اسلام شیعی، امکان پذیر نخواهد بود. در ادامه، مهم ترین و بنیادی ترین قواعد و اعتباریات جمهوری اسلامی ایران مورد واکاوی قرار می گیرد.

#### ۴-۳. حقوق بشر

حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران راه باید در زمینه ها و بستر دینی، اسلامی و شیعی بررسی کرد. قاعده حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران، برخلاف قاعده حقوق بشر جهانی، مضمون و معنای خاص خود را دارد. اگر تفاسیر حقوق بشر جهانی را، که بر اومانیسم و سکولاریسم استوار است، به حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران حمل کنیم، شاهد تعارضات و مغایرت های بنیادینی در فهم مسائل حقوق بشری ایران خواهیم بود. در مواجهه با حقوق بشر، دو نگاه فلسفی - سیاسی متفاوت وجود دارد که یکی بر نسبت فرهنگی حقوق بشر و دیگری بر جهان شمولی حقوق بشر تأکید دارد. دولت های سکولار غربی، با استناد به اعلامیه جهانی و میثاقین حقوق بشر، مدعای جهان شمولی حقوق بشر و ارزش های آن را دارند؛ دلیل آنان بر جهان شمولی را، پیوستن اکثریت قریب به اتفاق کشورها عنوان می کنند. اما برخی از دولت ها با رد جهان شمولی حقوق بشر، بر ارزش های بومی خویش تأکید دارند. این دولت ها که عمدتاً کشورهای آسیایی هستند، با مدعای وجود ارزش های آسیایی، و نقد دولت های غربی، بر این باورند که کشورهای غربی، درصدد تحمیل ارزش های خود با عنوان جهان شمول هستند. اولین مواجهه آسیایی ها با جهان شمولی حقوق بشر، در مارس ۱۹۹۳ در بانکوک اتفاق افتاد. ۴۰ کشور آسیایی در نشست مقدماتی منطقه ای آسیا، که در واقع، پیش کنفرانس جهانی حقوق بشر در وین در همان سال بود، طی اعلامیه ای بیان کردند: «در حالی که حقوق بشر طبیعتاً جهانی است، این حقوق می باید در یک فرآیند پویا و متحول هنجارگذاری بین المللی، مورد توجه قرار گیرد». در نهایت، این موضوع در اعلامیه کنفرانس جهانی وین درج گردید. شاید دلیل این امر را بتوان عدم موفقیت متفکران غربی در ارائه مبانی جهان شمولی حقوق بشر از یک سو، و اتکای آنان به مبانی لیبرال از سوی دیگر دانست که پلورالیسم، یکی از مؤلفه های اصلی آن بود (طلاکی و همکاران، ۱۳۹۷: ص ۱۶۴-۱۶۵).

#### ۴-۴. دموکراسی

یکی از اعتبارات سیاسی در جمهوری اسلامی ایران، دموکراسی است. اما دموکراسی را باید در ظرف اسلامی- شیعی، مورد توجه قرار داد. اعتبار دموکراسی در ظرف دین، متمایز از این مفهوم در بستر جوامع غربی است. دموکراسی، مبنای حکومت و قانونی است که منطبق با اراده اکثریت مردم شکل می‌گیرد. این واژه اصالتاً یونانی، در قرن شانزدهم از واژه فرانسوی «دموکراتی» وارد زبان انگلیسی شد. دموکراسی از دو واژه (Demos) به معنای توده مردم و (Kratos) به معنای قانون، اقتدار و حکومت، تشکیل شده است؛ هرچند برخی، واژه (Kratos) را به معنای حاکمیت دانسته‌اند. در واقع دموکراسی، حکومتی است که در مقابل حکومت‌های فردی قرار می‌گیرد. لذا، حاکمیت مردم به جای حاکمیت استبداد، دیکتاتوری و تمامیت‌خواهی فردی شخص حاکم، برقرار می‌شود (خوش‌یاور، ۱۴۰۰: ص ۸۲-۸۹). دموکراسی، برآیند مشروعیت و مشارکت مردمی و مبتنی بر قانون و تحت نظارت مرجع قانونی است؛ که در بردارنده تنوع و تکثر سیاسی است. چهار شاخص ارزیابی دموکراسی عبارتند از: مشارکت و رقابت سیاسی فراگیر، سازوکارهای کنترل و نظارت، مشروعیت سیاسی و آزادی‌های مدنی و سیاسی (سرپرست سادات، ۱۳۹۴: ص ۷۷-۷۸).

باید خاطر نشان ساخت که اصل حاکمیت مردم در جمهوری اسلامی، با حق حاکمیت مردم در نظام‌های لیبرال-دموکراسی، به عنوان امر ذاتی در نهاد لیبرال-دموکراسی غربی، متفاوت است. تفاوت میان دموکراسی غربی و دموکراسی دینی را، در همین نکته باید جستجو کرد. با وجود تعاریف متعدد دموکراسی، در واقع، مشارکت سیاسی شهروندان برای اتخاذ تصمیم، مفروض اساسی دموکراسی و تعریف آن است. ولی عمده‌تاً سه اصل آزادی، برابری و مشارکت در اتخاذ تصمیم‌های سیاسی را، به عنوان مبانی دموکراسی ذکر می‌کنند و برخی هم این اصول را شامل سه اصل مشروعیت، برابری، آزادی و تبعات آن می‌دانند. برخی با نگاهی موسع، اصول اساسی دموکراسی را عبارت می‌دانند از: «نشأت‌گرفتن قدرت و قانون از اراده مردم، آزادی افکار عمومی و اتکای حکومت به آن، وجود مکانیسم‌های مشخص برای ابراز افکار عمومی از جمله احزاب سیاسی، تساهل و مدارای سیاسی، محدود بودن اعمال قدرت حکومتی به رعایت حقوق و آزادی‌های فردی و گروهی، تکثیر و تعدد گروه‌ها و منافع ارزش‌های اجتماعی، امکان گفت‌وگوی عمومی و مبادله آزاد افکار سیاسی، جامعه مدنی قوی، اصل نسبییت اخلاقی و ارزشی، تساهل نسبت به عقاید مختلف و مخالف، برابری سیاسی گروه‌های اجتماعی در دسترسی به قدرت، امکان تبدیل اقلیت‌های فکری به اکثریت با تبلیغ نظرات گروهی، استقلال قوه قضائیه در تأمین و تضمین آزادی‌های مدنی افراد و گروه‌ها، تفکیک قوا با استقلال حداقل سه قوه از یکدیگر و امکان ابراز مخالفت سازمان‌یافته و وجود اپوزیسیون قانونی. لازم به ذکر است که پیچیدگی،

گسترده‌گی و ابهام معنای دقیق دموکراسی و اصول آن، اشکالاتی را نیز در تعیین انواع آن ایجاد نموده و باعث تقسیم‌بندی‌های متفاوت و متکثر از این اصطلاح شده است» (اخوان کاظمی، ۱۳۸۲: ص ۱۴۲-۱۴۳).

امروزه گفتمان مسلط در عرصه جهانی، از آن نظام‌های سیاسی لیبرال-دموکراسی غربی است، که ویژگی‌های برشمرده بالا را دارند. به طوری که ارزیابی نظام‌های سیاسی مختلف، از حیث لیبرال-دموکراتیک بودن، با این معیارهای غربی صورت می‌گیرد. در حالی که، اگر دموکراسی در متن اسلام شیعی و نظام دین‌مدار اسلامی، مورد توجه و تفسیر قرار گیرد، مضامین و معانی آن تغییر پیدا می‌کند. گرچه عنوان «دموکراسی»، ثابت می‌ماند؛ اما با افزودن عنوان «دینی»، مضمون آن تغییر می‌کند. در متن و ظرف نظام سیاسی اسلامی-شیعی، مفاهیم و مصادیق نیز شکل ظرف خود را می‌گیرند. از این منظر، در نظام جمهوری اسلامی ایران، مفهوم و مصادیق دموکراسی با مفهوم و مصادیق دموکراسی در غرب متفاوت است.

## ۵. اعتباریات فرهنگی

### ۵-۱. فرهنگ دینی مستقل از حاکمیت

مقوله فرهنگ، امری پویا و مستمر است؛ شناخت حال حاضر، به آگاهی از گذشته و سیر تاریخی آن وابسته است. از این رو، تأمل در فرهنگ دینی-اسلامی ایران، مستقل از سیاست و حاکمیت، می‌تواند اعتباریات فرهنگی ایران را نشان دهد. امروزه، اعتبار فرهنگ دینی مردم ایران، در مواجهه با فرهنگ جهانی است. لذا، فهم این اعتبار کمک شایانی به فهم مسائل ایران خواهد کرد (مفتخری، ۱۳۹۲: ص ۹۴). باید اذعان کرد هیچ‌یک از دوره‌های فرهنگ ایرانی، خالی از عناصر و مؤلفه‌های دینی نبوده است. این ادعایی است که انسان‌شناسان از منظر انسان‌شناسی شناختی، مطرح کرده‌اند. چراکه این فهم، بر «مدل‌های فرهنگی» و «ساختارهای شناختی» استوار است و یکی از بحث‌های مهم امروز جامعه ایران، سکولار شدن و افول دین در کشورهای اسلامی (اعم از دولت‌ها، نظام‌های سیاسی و اجتماعی) است، که این موضوع از نظر سیاسی نیز اهمیت بسیار زیادی دارد؛ زیرا به معنای هژمونی اومانیسم غربی بر کشورهای اسلامی است. بعد از انقلاب مشروطه، اعتبار فرهنگ دینی مردم ایران، به چالش کشیده شد و با تحولاتی مانند نوسازی، نهاد دین تدریجاً از حوزه عمومی به حاشیه رانده شد. تأسیس نهادهای جدیدی مانند نهاد آموزش و تعلیم و تربیت، توسعه دانشگاه‌ها و رسانه‌ها، افزایش مهاجرت و مواجهه ایرانیان با جوامع غربی و توسعه تکنولوژی‌های ارتباطی، از دیگر چالش‌های دین بود. لذا، پژوهشگران دینی، درصدد برآمدند تا تفسیر جدیدی از دین عرضه کنند. دین اسلام و دین زرتشت در عرصه آیین‌ها و به‌عنوان یک فرهنگ، همواره در طول تاریخ ایران، مستقل از سیاست و

حاکمیت، با تأثیر بر جامعه ایرانی نقش مهمی در شکل دادن به اعتباریات دینی داشته‌اند (گنج‌خانلو و همکاران، ۱۳۹۷: ص ۱۳۵-۱۳۶). نکته مهم این که، فرهنگ مذهبی- اسلامی ایرانیان، اخص از تمدن اسلامی است. هرچند چارچوب ارزشی آن از اسلام گرفته شده است؛ اما این چارچوب ارزشی، مختص خود ایران است. آمیختگی فرهنگ اسلامی و ایران، به گونه‌ای است که حتی برای شناخت تاریخ ایران، شناخت اسلام لازم و ضروری است. ایرانیان همچنین، به عنوان حلقه واسط در تفکیک اسلام عربی و سازگاری اندیشه‌های ایرانی و اسلامی و ارتقاء و اعتلای آن، نقش مهمی بازی کردند و گذشته باستانی را با دین جدید پیوند زدند و در قرون بعدی، طلایه داران فرهنگ اسلامی شدند. فرهنگی که در بستر اسلام رشد و نمو کرد؛ ولی ارتباط چندانی با اعراب نداشت (مفتخری، ۱۳۹۲: ص ۹۵-۱۰۹).

#### ۲-۵. هویت ملی مستقل از حاکمیت

در این پژوهش، ملی‌گرایی و وجود یک هویت ملی، بیش از آن که مفهومی سیاسی تلقی شود، یک مفهوم فرهنگی قلمداد شده است. دلیل این امر، وجود هویت یکپارچه و منسجم ملی میان مردم ایران در طول تاریخ بوده است. هویت ملی در ابتدایی‌ترین شکل خود، نوعی احترام به مرزهای جغرافیایی یک کشور و پذیرش آن توسط کسانی است که درون آن حضور دارند و همگی در میثاقی مشترک در باب جامعه‌ای عالی سهیم‌اند. هویت در سه سطح فردی، جمعی و ملی است که هویت ملی، بالاترین و مشروع‌ترین سطح هویت محسوب می‌شود. هویت ملی، در گذشته تحت عناوین «منش ملی» و سپس «آگاهی ملی» مطرح بود که بعدها، هویت ملی جایگزین آن شد (تاجیک، ۱۳۷۹: ص ۳۵). هویت ملی ایرانیان از چند منظر قابل بررسی است؛ برخی معتقدند که هویت ملی در ایران، به عنوان پدیده‌ای جدید ریشه در غرب دارد. نمود عینی این هویت را می‌توان در مشروطه، سراغ گرفت. هویت ملی، محصول تلاش یک طبقه سیاسی و ابزاری برای ابقاء قدرت و اعمال حاکمیت بود. برخی دیگر معتقدند، هرچند مفهوم هویت ملی در غرب پس از پیدایش دولت-ملت‌های اروپایی در قرن ۱۹ پدید آمد؛ اما این موضوع در خصوص کشورهای ایران و چین با وجود قدمت تاریخی، صادق نیست؛ چرا که این تمدن‌ها از ابتدا با آگاهی ذهنی از خود و دیگران، قوام یافته و موجودیت خویش را براساس خودآگاهی ذهنی شکل داده‌اند؛ به طوری که یونانی‌ها، همه غیر یونانیان را بربر و ایرانیان را ایران می‌نامیدند. مطابق این دیدگاه، پدیده‌هایی چون ملت و احساس تعلق به یک جامعه دارای میراث سیاسی، فرهنگی و تاریخی خاص، ریشه کهن دارد؛ اما ناسیونالیسم به مفهوم امروزی آن، پدیده‌ای جدید است. از این دیدگاه، هویت ملی ایرانیان مربوط به دوران ماقبل مدرن است. در این میان، نگاه دیگری

هم وجود دارد که مطابق آن، هویت تاریخی و فرهنگی ایران از هویت ملی تفکیک نشده است. از این چشم‌انداز، هویت ملی پدیده‌ای جدید و مربوط به عصر مدرن است؛ اما هویت تاریخی و فرهنگی، مقوله‌ای تاریخی است که از دوران پیش از اسلام تا به امروز به شکل‌های مختلفی بازسازی شده است (دیلمقانی، ۱۳۹۶: ص ۱۵۹-۱۶۰). از میان این سه برداشت از هویت ملی، به نظر می‌رسد که نگاه دوم به واقعیت نزدیک‌تر است. این حس ملی ایرانیان، که بیشتر وجه فرهنگی آن مدنظر است، قبل از شکل‌گیری دولت-ملت‌های مدرن اروپایی - متعاقب قرارداد وستفالی - نزد ایرانیان وجود داشت. با وجود پراکندگی سیاسی واحدهای جغرافیایی متعدد و فرمانروایی عرب، ایرانی و ترک، ایران به‌ویژه خراسان آن روزگار، از جهتی بی‌شبهت به یونان باستان یا به آلمان و ایتالیا تا نیمه دوم قرن نوزدهم نبود. در همه این کشورها، یک قوم و یک ملت با فرهنگ یکپارچه توأم با اختلاف در حکومت، وجود داشت. در واقع، شاهد نوعی وحدت فرهنگی بدون وحدت سیاسی با ویژگی یگانگی در ریشه و پراکندگی در شاخ و برگ بوده‌ایم (مسکوب، ۱۳۸۵: ص ۵-۱۰).

شایان ذکر است که، مقوله فرهنگ، نخستین اولویت هویت ملی است. سازماندهی چهار حوزه زیر و نهادهای آن، بر شکل‌گیری هویت ملی و استمرار آن در جامعه اثرگذار است:

**الف) فرهنگ:** در اینجا معنای موسع آن مدنظر است. حرکت در جهت وحدت ملی در حوزه فرهنگی -

تمدنی. محور نابرابری‌های قومی - دینی و ایجاد فرصت‌های برابر در شکوفایی فرهنگی، تربیتی و آموزشی.

**ب) سیاست:** شکل‌گیری دولت دموکراتیک، افزایش مستمر سازوکارهای دموکراتیک برای مشارکت هرچه

بیشتر مردم.

**ج) حقوق:** ایجاد دولت حقوقی بر مبنای حقوق بشر، قانون‌گذاری صرفاً توسط نمایندگان مردم، برابری

کامل در برابر قانون، رفع هرگونه تبعیض حقوقی، قانون اساسی متکی بر خرد خودبنياد.

**د) اقتصادی:** رفع نابرابری‌های اجتماعی - اقتصادی، ایجاد فرصت برابر همگانی در اقتصاد با جهت‌گیری

به‌سوی تعدیل (پارسا، ۱۳۹۳: ص ۸۱-۸۲). فرهنگ در شکل‌گیری هویت ملی، نقش نخست را ایفا

می‌نماید؛ اما در مرکز عنصر فرهنگ ایرانی، نقش زبان فارسی در ساخت بنای هویت ملی تنها از چشم‌انداز

دین، زبان و هویت - به‌مثابه عناصر غیرمادی - قابل فهم است و به‌عنوان یک قاعده و اعتبار فرهنگی در

شناخت مسائل ایران می‌تواند مفید باشد.

### ۳-۵. اعتبار زبان فارسی و جادوی مجاورت

یکی از اعتباریات فرهنگی ایرانیان، فارغ از نوع نظام سیاسی، فرهنگ شاعرانگی و عرفانی است. شعر و

تفکر انتزاعی و روحیه عرفانی ایرانیان، حضور مستمری در عناصر فرهنگی مردم ایران دارد. این حضور مستمر در هیچ‌یک از فرهنگ‌های دیگر، قابل مشاهده نیست. سرچشمه این اعتبار را شاید در مفهوم «جادوی مجاورت» بتوان یافت. مفهومی که محمدرضا شفیعی کدکنی در پژوهشی با همین عنوان مطرح کرد. از منظر ایشان «بسیاری از ویژگی‌های فرهنگی و فکری تاریخ ایران، چه خوب و چه بد، ریشه در همین جادوی مجاورت دارد. همین جادوی مجاورت، گوینده‌ای را به گفتن سخنی، خواه سنجیده و خواه نسنجیده، واداشته و او نخست، تحت تأثیر جادوی مجاورت، آن سخن را بر زبان رانده و اندک اندک تبدیل به مثل یا حکمتی شده است. جادوی مجاورت، نسل‌ها به‌عنوان مثل یا حکمت و یکی از حقایق علام تلقی شده و نقش سترگی در شکل دادن نظام فکری، فرهنگی و تفکر اجتماعی ما در طول تاریخ داشته‌است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۷: ص ۱۸-۱۹). بدون زبان، حضور تاریخی انسان امکان‌پذیر نیست؛ چرا که زبان، بُعد وجودی تاریخ حیات بشر است و هر قومی در درون زبان خویش زیست می‌کند و با نگرستن از پنجره کلمات و ساختارهای صوتی و نحوی آن به جهان، نظام اندیشگی خود را می‌سازد. امواج جادوی مجاورت، مانند پرتاب سنگی در اقیانوس و ایجاد امواج، هر لحظه گسترده‌تر و مایه شکل‌گیری یک اندیشه در محیط جامعه شده است و چه بسا که دیگری، در جذب این جادوی مجاورت به تفسیر و تأیید آن، امواج گسترده و عمیق‌تری را ایجاد نماید (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۷: ص ۲۰). مطابق این نظر، تحلیل نظام صوتی امثال و حکمت‌ها و سخنان بزرگان و نقش جادوی مجاورت در بسیاری از این سخنان، می‌تواند خاستگاه بسیاری از عقاید خرافی و یا غیرخرافی تاریخ اجتماعی و فرهنگی ما را روشن کند. جادوی مجاورت، می‌تواند جلوه‌های پنهان و آشکاری داشته باشد. جادوی مجاورت، گاه عددی را ایجاد کرده است؛ در نتیجه، برای چیزی که فقط دو تا بیشتر نبوده است، سوم، چهارم و پنجمی را هم بر ساخته‌اند و آن بر ساخته‌های موهوم، در پرتو جادوی مجاورت، عینیت و تحقق خارجی یافته و به تدریج جزء عقاید اجتماعی و از اجزای سازنده فرهنگ ما شده است.

## ۶. نتیجه‌گیری

در فهم مسائل و پدیده‌های سیاسی و فرهنگی، انتخاب درست معرفت‌شناسی اهمیت فراوانی دارد. همان‌گونه که در این پژوهش اشاره شد، از میان دو معرفت‌شناسی اثباتی و فرااثباتی، معرفت‌شناسی فرااثباتی، با تأکید بر قواعد سیاست و فرهنگ، به‌عنوان عوامل غیرمادی، اعتبار بیشتری برای فهم مسائل ایران دارد. فهم یک جامعه، براساس قواعد و اعتباریات آن جامعه، امکان‌پذیر است؛ چنان‌چه یک تحلیل‌گر، صرفاً مبتنی بر معرفت‌شناسی اثباتی و قواعد و اعتباریات جامعه خود، درصدد شناخت مسائل سیاسی جامعه ایران باشد؛

نمی‌تواند فهم معتبری از آن مسائل به‌دست آورد. تحلیل‌گران، پژوهشگران و دولت‌مردان جهان سکولار، چنانچه به این سه اعتبار جامعۀ ایران بی‌توجه باشند، نمی‌توانند تعاملی درست و عقلانی با دولت دین‌مدار جمهوری اسلامی ایران داشته باشند و در نتیجه، روابط معقولی با جمهوری اسلامی ایران نخواهند داشت. فهم مسائل ایران از دریچۀ فهم اعتباریات یا قواعد اجتماعی و استمرار بر سیاست و فرهنگ آن مقدور است.

## منابع

- اخوان کاظمی، بهرام (۱۳۸۲). رویکردی به مردم‌سالاری دینی از زاویه نقد دموکراسی لیبرال. *مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی*، شماره ۴: ص ۲۸.
- پارسا، عزیزی (۱۳۹۳). *زبان فارسی و نقش آن در تقویت مبانی هویت ایرانی*. در: مجموعه مقالات نخستین همایش آموزش زبان فارسی: ص ۳۵.
- تاجیک، مهرداد (۱۳۷۹). فرهنگ و هویت ایرانی؛ فرصت‌ها و چالش‌ها. *مطالعات ملی*، شماره ۱۵: ص ۶۴.
- جعفری پابندی، سید فرشید (۱۳۸۳). *بررسی تطبیقی سنت پوزیتیویسم و پست پوزیتیویسم در روابط بین‌الملل*. رساله دکتری.
- حبیبی، رضا؛ داوودی، محمد؛ نوذری، محمد (۱۳۹۴). تحلیل دین‌حداکثری در اندیشه جوادی آملی. *اندیشه نوین دینی*، شماره ۴۲.
- خوش باور، داود (۱۴۰۰). نقد و بررسی دو دیدگاه دموکراسی غربی و مردم‌سالاری دینی از نگاه روشنفکران ایرانی. *علوم سیاسی*، شماره ۵۶.
- دارا، جلیل؛ کریمی، فردین (۱۴۰۱). *تحلیل مقایسه‌ای ویژگی‌های دولت اسلامی و دولت مدرن*. در: مقالات دومین همایش ملی حکمرانی اسلامی، ص ۹.
- دیرینا، علیرضا (۱۳۹۷). *جمهوریت و اسلامیت در قانون اساسی ایران*. حاکمیت دوگانه یا واحد. *پژوهش‌های حقوق تطبیقی*، ۲۲(۳).
- دیلمقانی، فرشید (۱۳۹۶). نگاهی به تطور تاریخی الگوها و سیاست‌های هویت ملی از زمان باستان تا دوره پهلوی اول. *سیاست متعالیه*، شماره ۱۹.
- سرپرست سادات، سید ابراهیم (۱۳۹۴). *الگوشناسی و بازشناسی انتقادی دموکراسی جریان ایرانی متمایل به لیبرالیسم در دوره جمهوری اسلامی ایران*. *پژوهشنامه علوم سیاسی*، شماره ۴.
- شایگان، داریوش (۱۳۹۸). *پنج اقلیم حضور*. فرهنگ معاصر.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۷). *جادوی مجاورت*. بخارا، شماره ۲.
- طباطبایی، سید جواد (۱۳۷۷). *زوال اندیشه سیاسی در ایران*. نشر کویر.
- طالبکی، اکبر؛ موسوی، سیدرضا؛ غریب‌آبادی، کاظم (۱۳۹۷). *حقوق بشر و تنوع فرهنگی؛ با نگاهی به رویکرد اسلامی*. *حقوق اسلامی*، ۱۵(۵۹).
- عباسی، ولی‌الله (۱۳۸۳). *نظریه دین‌حداکثری (درآمدی بر قلمرو گستره دین از منظر استاد مطهری)*. *قبسات*، شماره ۳۰-۳۱: ص ۱۳۳.
- گنج خانلو، مصدق؛ احمدی، حمید؛ بیگدلی، محمد (۱۳۹۷). *مؤلفه‌های تداوم‌بخش هویت ایرانی پس از حمله اعراب*. *رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی*، شماره ۴: ص ۱۵۹-۱۳۲.
- مسکوب، شاهرخ (۱۳۸۵). *هویت ایرانی و زبان فارسی*. تهران: فروزان روز.

- مفتخری، حسین (۱۳۹۲). ایران و اسلام؛ هویت ایرانی، میراث اسلامی. جستارهای تاریخی، ۴(۲).
- میرزاده کوهشاهی، نادر؛ فارسی، حسن (۱۳۸۹). تجسم جمهوریت و اسلامیت نظام در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران. مطالعات سیاسی، ۳(۹).
- هرسیج، حسین؛ اوغلی، محمود (۱۳۹۲). بررسی روش‌شناسی امیل دورکیم از منظر پیتر وینچ در مطالعه پدیده‌های اجتماعی. دانش سیاسی بین‌الملل، شماره ۲: ص ۱۲.
- همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۸۰). دولت و جامعه ایران، انقراض و استقرار پهلوی. نشر مرکز.